

# ANNA

# KARINA

## آنا کارینا: معبود گمشده یک زن، فقط یک زن نبود

■ حمیدرضا صدر

برای خیلی‌ها جدا شدن زن لوک گذار و آنا کارینا مترادف با پایان یافتن عصر طلایی گذاریسم بوده. می‌گویند طعم فیلم‌های او پس از جدایی از کارینا سرد و بی‌مزه شد. می‌گویند گرانبهاترین کشف خود را از دست داد و پس از آن با خاطره این میراث، روزگار گذراند. رابطه او و کارینا - او و بازیگرش، او و محبوبش، او و همسرش - عصر طلایی گذار را رقم زد و آن را با ترکیب جادویی گرینیت و لیلیان گیش و همین‌طور جوزف فون اشترنبرگ و مارلنه دیتریش مقایسه کردند. جایی که خالق با شیفتگی به مخلوقش خیره می‌شود، از او ستایش می‌کند و البته در هر فرصتی که به دست آورد او را زجر می‌دهد. در همین قالب بی‌پروخاله ساخته گذار و بازی آنا کارینا راهمتهای بانویی از شانگهای ساخته اوسن و لژ با بازی ریتا می‌ورث دانستند. حکایت مردی که دیوانه‌وار عاشق محبوبش بود، ولی تحمل مزاج دمدمی او را هم نداشت. فصل آخر هر دو فیلم تلخ و تکان‌دهنده بود و در آن‌ها جزئیات سقوط اکثر روابط عاشقانه را می‌دیدیم.

گذار و کارینا طی سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۶ هفت فیلم با هم ساختند که دوره اوج هر دو بود. زن، زن است سال ۱۹۶۱ بر پرده رفت و وقتی پس از ساخت آمریکا در ۱۹۶۶ جدا شدند، عصر درخشانی از سینمای فرانسه پایان یافت. گذار بدون کارینا به راهش ادامه داد، ولی کارینای دیگری نیافت. او آنادیاژ مسکی جوان‌تر از کارینا را یافت و با او ازدواج کرد، ولی ترکیب گذار/کارینا تکرار نشد، چنان‌که کارینا جز در یک فیلم نامتعارف بازاگریوت به نام مذهبی، نتوانست هنگام کار با ویسکونتی، جرج کیوکر، تونی ریچاردسن و رابین ورنر فاسیندر جلوه‌ای در حد آثار گذار بیابد. خالق و مخلوق تا پایان دنیا به هم سنجاق شده بودند، بدون آن‌که رو در روی هم قرار بگیرند.

کارینا در زن، زن است با طراوت، تماشایی و آمیخته به طنز بود. پس از آن هر بار موج نوی سینمای فرانسه را به یاد آوردیم همراه ژان مورو - شخصیت زن زیبا، حساس و تجربه‌گرای کارینا در ذهن مان جرقه زد. زنی که نمی‌خواست زن بودن - مادر شدن - را بچشد و حاضر



بود قیمت گذر از این معبر دشوار را بپردازد. زنی که می‌خواست زندگی بهتری داشته باشد، ولی نمی‌دانست چگونه. این موزیکال نئورالیستی (ترکیب نامتنجانس موزیکال نئورالیسم در سینمای گذار شکل می‌گرفت) نمایانگر تناقض‌های طبیعی آدم‌ها بود. کارینا به نقش آوازه‌خوان کوچکی در آن فضای کوچک که خیانت و بی‌تفاوتی قاعده بازی بود چهره سید چریس (ستاره دهه ۱۹۵۰ موزیکال‌های مترو) را به یاد می‌آورد. در او علاقه دوگانه گذار به سینمای آمریکارامی دیدیم. کارینا غیر فرانسوی (اهل دانمارک) ستاره‌های آمریکایی را به یاد می‌آورد، بدون آن‌که مثل آن‌ها باشد. برای گذار گاهی آوازه‌خوان بود، گاهی رفیقه گنگستر، گاهی معصوم و در بسیاری از لحظه‌ها بی تفاوت. در آنا کارینا تصویر زنی را می‌یافتیم که برای عذاب دادن مرد زاده شده، موجودی که مرد آرزو می‌کند کودک صفت مانده و هرگز بزرگ نشود. میشل سوپور در **سرباز کوچولو** (اولین فیلم گذار و کارینا) می‌گفت: «زن‌ها نباید از بیست و پنج سالگی بالاتر بروند». قهرمان زن گذار هر بار به قدرتش اشراف می‌یافت که می‌فهمید مرد را ویران کرده، مثلاً در **سرباز کوچولو**، **پی‌رو خله** و **دسته غریبه‌ها** بی‌رحمی زن گذار در بی تفاوتی اش نهفته بود و از این باب قابل سرزنش نبود چون شبیه گذار/خالفش می‌شد. به همین دلیل احساس گذار به کارینا آمیزه‌ای از عشق و نفرت بود.

در نگاه گذار به کارینا مقوله خودفروشی از زوایای مختلفی را دوره می‌کردیم. **گذران زندگی** مصداق ازدواج به عنوان خودفروشی بود، **پی‌رو خله** خودفروشی روشنفکرانه به شمار می‌رفت و **آلفاویل**، خودفروشی دونتی. کارینا در انتهای **گذران زندگی** جان می‌داد و مرگش نه از صافی بی‌مهری روزگار بلکه از تلقی **گذار/خالق** عرضه می‌شد. او به عنوان همسر بدل شده به زنی دست‌ساز ناپدید جان می‌داد تا گذار از اثر هنری بسازد. عنوان فیلم **زن و زن است** تلقی گذار از کارینا زن بود. صحنه آخر فیلم را فراموش نمی‌کنیم. کارینا چراغ را خاموش می‌کرد و می‌گفت: «یک زن».



زان پل بلموندو در **پی‌رو خله** خود گذار بود که در سراسر فیلم در مورد هنر حرف زد و کارینا-با نام طعنه آمیز ماریان انوار -زنی مایلیخولیایی به نظر رسید که بی‌بهره می‌زد زیر آواز و مرد رامات می‌کرد. او بود که نام مرد را تغییر داد و جای بی‌پرو او را فریدیناند خواند. کارینا در این فیلم معبودی بود که مرد هر چه به او بیش تر خیره می‌ماند کم تر درمی‌یافت در درونش چه می‌گذرد.

صحنه‌های سکوت کارینا نشان می‌داد چه میراثی از دورانی که مدل عکاسی بوده به همراه آورده. این که می‌داند چگونه برابر دوربین قرار بگیرد و احساساتش را بروز بدهد یاد ندهد. وقتی مرد به او می‌گفت: «چهره‌ات مرا یاد موسیقی می‌اندازد» حرفش را باور می‌کردیم.

نمایهای نزدیک چهره آنا کارینا یادآور بهترین کلوزآپ‌های لیلیان گییش، فالکونتی و لوبیز بروکس بود. اما در او نشانه‌های زندگی این دوران را هم می‌دیدیم. از یک سو در برابر توریست‌های آمریکایی از جنگ ویتنام حرف می‌زد و سیاسی به نظر می‌رسید و از سوی دیگر خطاب به مرد می‌گفت: «خسته‌ام، از دریا، از خورشید، از شن، از همه چیز». از این که هر روز همان لباس را بپوشم. می‌خواهم بروم. می‌خواهم زندگی کنم. درحالی که در آن ساحل زیبای مدیترانه، زیر نور آفتاب و در آن لباس، احتمالاً زیباترین زنی بود که می‌شناختم. همین صحنه و باترکیب دیگری در **دسته غریبه‌ها** تکرار شد و کارینا در صحنه آخر جمله «از

رابطه کنند، این دنیا بود که از آن‌ها دور می‌شد. این وجه در بازی کارینا در **گذران زندگی** برجسته شد. در نماهای نزدیک سیگار کشید. در کافه از فلسفه حرف می‌زد و در سینما اشک ریخت. مرد او را کشت و خودش هم کشته شد. اما دشواری ایجاد ارتباط، بن‌بست رابطه آن‌ها را توضیح نداد. کارینا می‌گفت: «چرا باید حرف زد؟ نباید جمله‌ای را به زبان آورد. باید در سکوت زندگی کرد. هر چه بیش تر حرف بزیند، واژه‌ها معنای‌شان را بیش تر از دست می‌دهند.» او در **آلفاویل** جوهره از خود بیگانگی در دنیای امروز بود. زن بی‌احساسی که مرد -این جادای کنستانتین به نقش لمی کوشن- باید برای بازگشت شور و عشق به او جان بکند. زن کارینایی در انتهای اثر تغییر یافته بود. ولی می‌دانستیم مرد نمی‌تواند مسیر طولانی را با او طی کند. غیبت شور و احساس -یعنی ویژگی که به فیلم‌های گذار نسبت می‌دهند- در او هم موج می‌زد. شاید می‌توانستیم روی پرده به چنین زنی عشق بورزیم، ولی در واقعیت نه. گذار هم همین مسیر را طی کرد. ▶

سینما متفرد، از تئاتر متفرد، از رقص متفرد» را بر زبان آورد و در پاسخ این پرسش که چه چیزی را دوست داری گفت: «نمی‌دانم».



مثلث کارینا، سامی فری و کلود براسور در **دسته غریبه‌ها** یکی از ترکیب‌های جادویی سینمای فرانسه بود. فصل نه دقیقه‌ای رقص که بعدها کونتین تارتینو کاریکاتوری از آن را در **قصه عامه‌پسند** ارائه داد و صحنه دیدن ۴۳ ثانیه‌ای در موزه لوور که بر تولوچی در **رویازدگان** آن را تکرار کرد فراموش‌نشدنی بود. کارینا بود که به رغم بازی در نقش زن بی‌احساس دو مرد را به دیوانه‌بازی وامی‌داشت و حال و هوای دنیای اطرافش را هم عیان می‌کرد (می‌گفت: آدم‌ها همیشه در مترو غمگین به نظر می‌رسند).

به قول گذار آن‌ها به‌راستی دسته غریبه‌ها بودند. بیش تر با خودشان صادق بودند تا با دیگران. نمی‌خواستند با دنیا قطع